



یکی را برای تمام عمر انتخاب کن

هیچ فردی نمی تواند بگوید فرد کاملی است و با فرد کاملی هم پیوند ابدی بسته است. قطعاً در طول زندگی همه ما گزیننده‌های مختلفی قرار خواهیم گرفت اما تعهد و مسئولیت پذیری یعنی چشم بستن بر همه انتخاب‌های موازی و احترام گذاشتن به انتخاب اولیه...

بدون قید و شرط عاشق خودت باش

دوست داشتن خود شاید عبارتی است که ابتدا مفهوم تکبر و غرور را در ذهن تداعی کند، اما دوست داشتن خود ثمرات زیادی برای سلامت روح و ذهن ما دارد. دوست داشتن بدون قید و شرط خود، دروازه موفقیت، خوشبختی و رضایت در زندگی است...

درس هایی درباره ازدواج و زندگی مشترک در آستانه سالروز پیوند فرخنده امام علی (س) و فاطمه (س)

یک چتر برای دوتن در آفتاب و باران

دکتر سیمیا فردوسی، روانشناس و کارشناس مسائل خانواده:

تمرکز روی مسائل ریز و جزئی موجب تأخیر ازدواج جوانان شده است



دکتر سجاد کریمان مجد، روانشناس و مشاور ازدواج:

حال بد خود را در زندگی مشترک درست بسته بندی کنیم و به موقع انتقال دهیم



دکتر مریم صفار، روانشناس بالینی و استاد دانشگاه:

فکرش نامشروع چارچوب مناسبی برای انتخاب در واقع و رزق در ازدواج مجده شده است



ریحانه رحمانی پور، سرپرست گروه خانواده مرکز پژوهش های مجلس:

از دواج دوباره و انقضای نکاح که نتیجه است



طرح: حسین کشنکار | جوان

معرفی جوانان به هم برای ازدواج ملاحظاتی دارد

واسطه از دواج شوید اما نه به هر قیمتی

نامناسب و غیر عقلایی است، باز هم واسطه می شوید؟! چه بسیار خانواده‌هایی که پای اصرار اشتباه و غلط واسطه‌ها زندگی فرزندان متلاشی شده است. گاهی اوقات دختر یا پسر به دل دیگری نمی نشینند یا احساس می کنند مناسب هم نیستند، معرف در این موارد نباید اصرار کند.

یکی دیگر از گزاینده‌های بسیاری از خانواده‌ها از افراط واسطه معرفی همزمان چند شخص به آقا پسر یا دختر خانم است. این کار هم حواشی زیادی را ایجاد می کند و هم سبب دودلی جدی می شود و هم در صورت متوجه شدن طرف مقابل با ناراحتی زیادی همراه خواهد بود.

خلاصه اینکه که شور واسطه شدن برای یک خانواده را در نیابورید. چقدر خانواده‌ها گزاینه دارند از وساطت‌هایی که روزی چندین نفر را معرفی می کنند که حتی ساده ترین تشابهات میان دختر و پسر وجود ندارد. گاهی برخی رفتارها ذهنیت بدی نسبت به ازدواج با واسطه و سنتی به وجود می آورد که هم اعتبار کار فرد واسطه را زیر سؤال می برد و هم دختران و پسران را نسبت به این موضوع بدبین می کند.

همیشه خود را جای طرف مقابل بگذارید، شاید اینگونه برای معرفی یک فرد برای ازدواج، انصاف بیشتری داشته باشید.



برخی واسطه‌ها گزاینه می کنند. همچنین از آنجا که در سنت ما رسم است، خانواده پسر پیش قدم آشنایی می شوند در نتیجه لازم است در ابتدا فردی که واسطه شده است، موافقت اولیه پسر و خانواده را با ویژگی‌هایی که از دختر می شناسد، بگیرد و اگر موافقت کسب نشد، در مرحله بعد دختر و خانواده را در جریان بگذارد.

نکته مهم دیگر اینکه با نسخه‌های خود تصمیم گیری نکنیم و به معیارها و ملاک‌های افراد احترام بگذاریم. افرادی که واسطه می شوند باید میل و علاقه یا تشخیص خود را در انتخاب و معرفی افراد کنار بگذارند و به ویژگی‌هایی که طرفین از همسر خود انتظار دارند و آنها را ابراز کرده‌اند توجه کنند. اینکه فرد واسطه فکر کند فرد «به هم می آید» یا «زن و شوهر خوبی می شوند» ابتدا دلیل موجهی برای معرفی جوانان به یکدیگر نیست.

به هیچ عنوان اطلاعات شخصی طرفین را بدون اجازه به خانواده دیگر منتقل نکنید و حریم خصوصی دختر و پسر را رعایت کنید. چرا وقتی می‌دانید پسر یا دختری مشکلی دارد یا رفتار غلطی از او سر می‌زند که به آن آگاهی دارید، واسطه می‌شوید و او را برای ازدواج به فردی دیگر معرفی می‌کنید؟! یا چرا اگر می‌دانید معیارهای شخص،

به دختران و پسران دم‌بخت چنان کشنده است که آنان تا مدت‌ها قید واسطه‌ها و بعضاً حتی قید ازدواج را می‌زنند؟! یا لااقل اگر برای همیشه نزنند برای مدتی بیخیال می‌شوند و همین باعث می‌شود احتمال و فرصت برای انتخاب در مدت مشخصی به صفر برسد.

شکی نیست که به هم رساندن دو جوان و ایجاد شرایط برای ازدواج آنان، ارزش و اهمیتی والا در دین اسلام دارد. دارای پادشاهی دنیوی و اخروی است. امام صادق (ع) فرموده‌اند: هر فردی زمینه ازدواج مجردی را فراهم کند از افرادی است که خدا در روز قیامت به او نگاه لطف آمیز می‌کند. (الکافی، ج ۵، ص ۳۳۱)

واسطه شویید، خیر از دواج با شویید، زمینه ازدواج را فراهم کنید، اما اصول آن را بدانید و رعایت کنید. ما هم مثل شما واسطه شدن برای امر خیر را رد نمی‌کنیم و اتفاقاً تأیید می‌کنیم، اما برای آنکه بتوانید در این کار خیر خوب عمل کنید باید ظرایف و باید ناپیدای آن را رعایت کنید تا بهترین اتفاق بیفتد و اتفاقاً نتیجه عکس ندهد و به قول معروف جای ثواب کردن، کیاب نکنید.

اولاً باید شناخت نسبی نسبت به دختر و پسر و خانواده طرفین داشته باشید. دختران و پسران دم بخت بسیاری را پیرامون خود می‌بینیم که نسبت به معرفی افرادی که هم کف نیستند از سوی

نیره ساری

«چرا ازدواج نمی‌کنی؟»، «وای تو به این خوشگلی چرا هنوز ازدواج نکردی؟»، «اون پسر خوشبخت کجاست که هنوز نیومده»، «لابد سخت می‌گیری»، «سنت داره میره بالاها، بابا به یکی بله بگو دیگه»، «نظرت راجع به فلائی چیه؟»، «چرا جدا شدی؟»، «چرا دوباره میخوای ازدواج کنی؟» و تا دلان بخواید حرف‌هایی از این دست که به جای ترغیب جوانان به ازدواج، اتفاقاً تملق به انتخاب را در آنها کاش می‌دهد، باور کنید این جملات هیچ دختر و پسری را ترغیب به انتخاب نمی‌کند! پس اگر نمی‌توانید گریه باز و گشایشی ایجاد کنید، بجای از دخالت کردن دست بردارید.

بی‌تردید هیچ کس تنهایی مطلق را دوست ندارد. هیچ کس دوست ندارد در خانه‌ای کلید بیندازد که چراغ آن خاموش است. هیچ کس عدم امنیت و بی‌تکیه‌گویی را نمی‌خواهد. هیچ کس دوست ندارد در روزهای سخت هم قدمی نداشته باشد. همه دنبال یک همراه خوب هستند. البته خوب از نظر هر کس تعریف مخصوص به خود را دارد، اما قرار نیست دختر و پسر به هر قیمتی ازدواج کنند. می‌دانید که در بسیاری از مواقع مسئومیت‌های دخالت و اراده نظرات مختلف

خوشه‌چین



حسن فرامرزی

سعدی در گلستان، حکایت فوق‌العاده‌ای دارد که در لایه‌های عمیق‌تر خود به یکی از اشکالات بنیادی روانی ما اشاره می‌کند. حکایت از این قرار است:

یکی روستایی سقط شد خورش / غم کرد بر تاک بستان سررش / جهان‌پدیده پیری بر او بر گذشت / چنین گفت خندان به ناطور دشت / مپندار جان پدر کاین حمار / کند دفع چشم بد از کشتزار / که این دفع چوب از سر و گوش خویش / نمی کرد تا ناتوان مُرد و ریش / چه داند طبیب از کسی رنج برد / که بیچاره خواهد خود از رنج مُرد؟

خر یک روستایی می‌مرد و آن روستایی به خیال خود برای اینکه همچنان از خسر خود حتی در فصل مُردن او سود ببرد سر خر را به عنوان مترسک بر بوستان خود علم می‌کند، به این امید که سر خر این بار در فصل مُردن خدمتی نوین ارائه کند و وحشت را بر دل جانوران و پرندگان بکارد تا از نزدیک شدن به محصول بوستان او خودداری کنند.

اما پیری آگاه با خنده به آن روستایی می‌گوید: تو این خر مرده را به کاری گماشته‌ای که از عهد انجام آن ناتوان است. چرا نگاه نمی‌کنی. اگر این خر مرده می‌توانست دفع بدی کند وقتی زنده بود بر انجام این کار تواناتر می‌بود.

چرا نگاه نمی‌کنی که این خسر در فصل زندگی خود آنقدر توان

سر خر مرده را نگهبان بستان نکن!

نداشت که آن چوبی که تو بر سر و رویش فرود می‌آوری را از خود دفع کند و آنقدر این کار استمرار داشت تا در نهایت با این ناتوانی و زخم‌هایی که خورده بود مُرد.

و بیت تلاایی این حکایت که انگار از فضای حکایت و محتوای آن عصاره‌گیری کرده است: چه داند طبیب از کسی رنج بُرد / که بیچاره خواهد خود از رنج مُرد؟

وقتی ما به رنج‌هایمان چنان چسبیده ایم و از آنها اعتبار می‌گیریم که انگار آن رنج‌ها خود ما هستیم، وقتی ما طوری به عرصه زندگی نگاه می‌کنیم که انگار من بدون آن رنج‌ها اساساً هویتی ندارم و در واقع به شکنجه‌گر خود چسبیده‌ام، چطور طبیعت می‌تواند رنج‌ها را از من جدا کند.

طبیعت رنج‌های مرا از مناسی می‌تواند درمان کند که من بدانم من آن رنج‌هایم نیستم. در این صورت است که به طبیب اجازه خواهم داد به رنج‌های من نزدیک شود، اما وقتی من چنان به آن رنج‌ها چسبیده‌ام که خود را مساوی با رنج‌هایم می‌دانم اجازه نخواهم داد که طبیعت به آن رنج دست بزند چون متلاشی شدن آن رنج به مثابه متلاشی شدن من است.

نکته فوق‌العاده‌ای که در حکایت وجود دارد، این است که تو اگر می‌خواهی نگهبانی را بر خود بگماری نگاه کن بین چه موجودی و چه پدیده‌ای را به عنوان نگهبان بر خویش یا متعلقات خویش گماشته‌ای.

وقتی ما به رنج‌هایمان چنان چسبیده ایم و از آنها اعتبار می‌گیریم که انگار آن رنج‌ها خود ما هستیم، وقتی ما طوری به عرصه زندگی نگاه می‌کنیم که انگار من بدون آن رنج‌ها اساساً هویتی ندارم و در واقع به شکنجه‌گر خود چسبیده‌ام چطور طبیعت می‌تواند رنج‌ها را از من جدا کند

پدیده‌های مرده و پوسیده نمی‌توانند از تو محافظت کنند. ما اگر کمی دقیق‌تر و عمیق‌تر به خود خیره شویم، می‌بینیم صبح تا شب سر خر مرده‌ای را بر خود گماشته‌ایم و انتظار داریم آن سر مرده نگهبان زندگی ما باشد.

آیا حسرت‌ها سر مرده خر نیستند؟ آیا شما در حسرت‌ها می‌توانید ذره‌ای زندگی و اثری از حیات پیدا کنید؟ پس چرا من حسرت‌ها را به عنوان نگهبان زندگی خود انتخاب کرده‌ام؟ چرا انتظار دارم نگرانی‌ها حافظ و مدافع زندگی من باشد؟ پس چرا آنها را به نگهبانی و محافظت زندگی خود برگزیده‌ام؟ آیا شما در

نگرانی‌ها و ترس‌های موهوم، ذره‌ای زندگی و حیات مشاهده می‌کنید؟ اگر در خیال‌های مرده و تاریک و در فکرهای زائد و پریشان اثری از حیات بود آنها از خود محافظت می‌کردند نه اینکه صبح تا شب به ما بچسبند و خون زندگی را از رگ‌های روان و جان ما بمکنند.

بنابراین سخن سعدی در این حکایت این است که چشم باز کنید و زنده‌ها را به دوستی بگیرید و با کسانی که قلب سلیم و آگاهی دارند همنشینی اختیار کنید. با افکار روشن، با قلب امیدوار و چشم زنده دوستی بورزید. همچنان که مولانا می‌گوید:

فکر آن باش که بگشاید رهی / راه آن باشد که پیش آید شهبی / اگر می‌خواهید فکر کنید، اگر می‌خواهید اندیشه‌ای را به فضای بستان جان خود راه بدهید بکوشید که آن فکر از دسته افکاری باشد که راهی را به سمت شما بگشاید، نه از جمله افکار تاریک و پریشانی که راه‌ها را به روی شما ببندد.

بنابراین ما هر چه با زندگان به آگاهی، زیبایی و حکمت نشست و برخاست کنیم و آنها را به عنوان نگهبان زندگی و روان خود انتخاب کنیم زنده‌تر و گرم‌تر خواهیم شد و در آن سو هر چقدر با کسانی که در پیچه‌های قلب آنها بر خیر و صلاح، زیبایی و آگاهی بسته است همسایگی کنیم از دم سرد آنها سرد و فسرده، غمگین و پژمرده خواهیم شد و دارایی‌های بستان جان ما به تراج خواهد رفت.